

Mystical Values in Ferdowsi's Shahnameh with Emphasis on "Death and Emptiness"

Fatemeh Hajirahimi¹

1. Department of Persian Language and Literature, Al-Mustafa Open University, Al-Mustafa International University, Qom, Iran.

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is full of mystical values, which, in addition to narrating historical and heroic stories, emphasizes the rich and diverse spiritual ideals and concepts of Iranian culture and thought, and can be presented as a model of spiritual life for readers. This book generally emphasizes the spiritual and moral ideals and concepts in Iranian culture and thought, which, as a valuable literary work, can be a guide for the spiritual and moral life of readers; because deep mystical concepts are hidden in it. With a little reflection and contemplation, we find that the themes in this great work have been widely used in the works of mystics, and by interpreting their concepts, mystical principles and secrets have been explained. One of the mystical and fundamental themes in Ferdowsi's Shahnameh is the philosophy of death, which is expressed from Ferdowsi's perspective with a philosophical, moral, and cultural perspective. The present study, which was conducted using an analytical method, has examined death, the predestination, and the universality of death in Ferdowsi's Shahnameh. The research findings show that Ferdowsi considers death to be the inevitable and inevitable fate of humans and emphasizes that one should not be attached to material life; rather, one should leave a good name with good deeds and behavior that will keep a person alive after death. Therefore, the philosophy of death in the Shahnameh is a combination of realism about death, a moral attitude towards life, and the importance of a good name as a path to immortality in the collective memory of the Iranian people and culture.

Keywords: Mystical Values, Ferdowsi's Shahnameh, Death, Good Name.

¹ Email: f.hajirahimi@mou.ir

ارزش‌های عرفانی در شاهنامه فردوسی با تأکید بر «مرگ و پوچی»

فاطمه حاجی رحیمی^۱

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه مجازی المصطفی، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ایران.

چکیده

شاهنامه فردوسی سرشار از ارزش‌های عرفانی است که علاوه بر روایت داستان‌های تاریخی و قهرمانی، بر آرمان‌ها و مفاهیم معنوی غنی و گوناگون فرهنگ و اندیشه ایرانی تأکید دارد و می‌تواند به عنوان الگوی زندگی معنوی برای خوانندگان مطرح شود. این کتاب به طور کلی، بر آرمان‌ها و مفاهیم معنوی و اخلاقی در فرهنگ و اندیشه ایرانی تأکید می‌کند که به عنوان یک اثر ادبی ارزشمند، می‌تواند راهنمایی برای زندگی معنوی و اخلاقی خوانندگان باشد؛ چرا که مفاهیم عمیق عرفانی در آن نهفته است. با اندکی تفکر و تعمق در می‌یابیم مضامین موجود در این اثر سترگ، بسیار در آثار عرفا به کار رفته و با تأویل مفاهیم آنها، اصول و رموز عرفانی توضیح داده شده است. یکی از مضامین عرفانی و بنیادین در شاهنامه فردوسی، فلسفه مرگ است که از دیدگاه فردوسی با نگرشی فلسفی، اخلاقی و فرهنگی بیان شده است. پژوهش حاضر که با روش تحلیلی انجام گرفته به بررسی مرگ، مقدر بودن و همگانی بودن مرگ در شاهنامه فردوسی پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که فردوسی مرگ را سرنوشت حتمی و اجتناب‌ناپذیر انسان‌ها می‌داند و تأکید می‌کند که نباید به زندگی مادی دلبسته شد؛ بلکه باید با کردار و رفتار نیک نامی باقی گذاشت که پس از مرگ انسان را زنده نگه دارد. بنابراین فلسفه مرگ در شاهنامه تلفیقی است از واقع‌بینی در باب مرگ، نگرش اخلاقی به زندگی و اهمیت نام نیک به عنوان راهی به سوی جاودانگی در حافظه جمعی مردم و فرهنگ ایرانی.

کلیدواژه‌ها: ارزش‌های عرفانی، شاهنامه فردوسی، مرگ، نیکنامی.

¹ Email: f.hajirahimi@mou.ir

۱. مقدمه

داستان‌های شاهنامه هم در گفتار، هم در کردار و هم در پندار، یگانگی آیین و فرمان را فریاد می‌کنند. به همین روی است که می‌توان شاهنامه را در عین حال کتابی عرفانی نیز به شمار آورد. اگر به دیدۀ انصاف بنگریم یکی از رازهای ماندگار این اثر نمایش همین یگانگی است و اگر شاهنامه منحصراً نامه شاهان می‌بود چه بسا که رفته‌رفته از میزان اقبال مردم بدان کاسته می‌شد و چه بسا چون مأخذ خویش، شاهنامه ابومنصوری، از یاد روزگار فراموش می‌شد. هدف عرفان «این است که از طریق خودشناسی، به خداشناسی و کمالی که استعداد آن را دارد برسد. حماسه هم در جست و جوی کمال بشر است؛ ولی مفهوم کمال حماسی با کمال عرفانی یکی نیست.» (رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۵) حماسه جای پای خود را بر خاک استوار کرده است و لازمه زیستن بر خاک و عزت‌منشی و سروری جستن در زمین، توجه به طبیعت مادی وجود بشر است. مرد حماسه به تنی توانا نیاز دارد و سهم خود را از زندگی مادی به تمامی مطالبه می‌کند.

محققان بر این باورند که شاهنامه در وهله نخست کتاب عرفانی نیست؛ بلکه کتابی تاریخی است. شاهنامه بیان تاریخ ایران در ادوار کهن و باستان است؛ اما روایت صادقانه این تاریخ توسط حکیمی نامدار و عارفی بزرگ، حاوی مفاهیم و مضامین شناخت‌های عرفانی نیز هست. شاهنامه در خلال بیان تاریخ سیاسی و اجتماعی ملت بزرگ ایران، خواه ناخواه اندیشه‌ها و سلوک و آیین و دانسته‌های ایرانیان را نیز مورد اشاره قرار می‌دهد که در لابه‌لای آنها عرفان نیز به چشم می‌آید. برای مثال هنگام نقل قول از بزرگان تاریخی ایران، اندیشه‌های عرفانی و رفتار و سلوک آنها دیده می‌شود. یکی از مضامین عرفانی و بنیادین در شاهنامه فردوسی، فلسفه مرگ است که از دیدگاه فردوسی با نگرشی فلسفی، اخلاقی و فرهنگی بیان شده است. پژوهش حاضر که با روش تحلیلی انجام گرفته به بررسی مرگ، مقدر بودن و همگانی بودن مرگ در شاهنامه فردوسی پرداخته است.

۲. بحث و بررسی

بسیاری از بزرگان درباره وجود عرفان در شاهنامه سخن صریح گفته‌اند و شاهنامه را کتابی آکنده از مفاهیم عرفانی نامیده‌اند. دانشمند بزرگ شیخ شهاب‌الدین سهروردی که خود عارف بزرگی بوده است، به کتاب گرانسنگ شاهنامه نگاه عرفانی داشت و این کتاب را به چشم کتاب عارفانه نگریست؛ بسیاری از رموز و نکات شاهنامه را با علم عرفان تأویل و تفسیر و دریافت کرده است. اگر با نگاهی عرفانی به شاهنامه بنگریم، آن را سرشار از تعلیم عرفانی خواهیم یافت. به همین سبب قهرمانان این اثر در کتاب‌های عرفانی جایگاه خاصی دارند. «سنایی را از نخستین کسانی می‌دانند که از داستان‌ها و شخصیت‌های شاهنامه بهره عرفانی برده است.» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۵۳) وی در ماجرای رستم و دیو سپید، تصویر غلبه سالک عارف را بر نفس آماره و جنبه حیوانی وجود خود می‌بیند:

کاری که رستم کرد با دیو سپید آن سیه خطبه دیوان دیگر بود و نقش کیمیا تا برون ناری جگر از سینه دیو سپید چشم کورانه نبینی روشنی زان توتیا (سنایی، ۱۳۶۳: ۴۲)

پس از وی، این نوع استفاده از حماسه ملی ایران در آثار نظم و نثر متداول شد: تو را افراسیاب نفس آگاه چو بیژن کرد زندانی درین چاه ولی اکوان دیو آمد به جنگ نهاد او بر سر این چاه سنگت چنان سنگی که مردان جهان را شد زور جنبانیدن آن را تو را پس رستمی باید درین راه که این سنگ گران برگیرد از چاه (عطار، ۱۳۵۱: ۷۶)

کیخسرو، روح لطیف و پاک الهی است که با خداوند، ارتباطی خاص و یگانه دارد: دلی پاک و روشن که بی واسطه عقل و بی رنج تعلّم، اسرار ازل و ابد در آن منعکس می شود. این دل پاک و یگانه، همان جام جم است. این جام بلند آوازه که همه اسرار هستی در آن پیداست و هر بهار، رازهای پنهان جهان را بر پادشاه صالح و وارسته شاهنامه آشکار می کند، در ادب عرفانی، نماینده قلب پاکی است که از زنگار مادیات زدوده شده و بی واسطه، اسرار عالم غیب را باز می نماید. سنایی در طریق التحقیق می گوید: «جام جم، دل عارف است.» (۱۳۶۳: ۶۵)

سنگ اکوان دیو را باید رستم از سر چاه بردارد و این رستم کسی نیست جز "پیر". یعنی مرد کامل به مقصد رسیده ای که راه طریقت را تا پایان رفته است، با مخالفت های راه آشنا می شود و لغزشگاه ها را می شناسد. چنین مردی، تنها برای این به سوی مردم باز می گردد که دست مبتدیان را بگیرد و آنان را از عقبه های هولناک و راه های باریک ترسناک بگذراند و به سر منزل مقصود برساند. بسیاری از داستان های دیگر شاهنامه نیز قابلیت آن را دارد که از دیدگاه عرفانی مورد تحلیل قرار گیرد و بر مبنای آن تعالیم صوفیه استخراج گردد: مانند هفت خوان رستم و اسفندیار که بی شباهت با هفت وادی عرفان نیست، داستان سیاوش، ایرج و کیکاووس و ...

۲-۱. مرگ و پوچی

گروهی از مرگ دیگران سخت می رنجند و ناشکیبا می شوند. عطار نیشابوری در اسرارنامه خود بر این باور است که «این گونه مردم چون از مرگ خودشان می ترسند و مرگ برای آنها بسیار دهشتناک و گزنده می نماید، از این رو به هنگام رویارویی با آن، جز پژمردگی و گریستن چاره دیگری را باز نمی شناسند» (پورنامداریان، ۱۳۶۸: ۱۰۱):

کسی کز مرگ تو بسیار گرید ز مرگ خود بترسد زار گرید
(عطار، ۱۳۸۷: ۹۲)

گروهی دیگر بنیاد بر اندیشه‌های دینی و عرفانی خویش، مرگ را زینه‌ای از زندگی می‌دانند که آدمی از دنیای فانی و سرای سپنج به دنیای باقی و جاوید رخت برمی‌بندد:

می‌کند هستی فانی ترا باقی، مرگ تو چه از دولت جاوید گریزان شده‌ای؟
(صائب تبریزی، ۱۳۸۱: ۲۹۴)

پیرو اندیشه‌های عرفانی و دینی، با همه آگاهی به بازگشت‌ناپذیری به جهان خاکی، مرگ با همه تلخی‌هایش، پایان زندگی آدمی نیست و تنها سفری به سوی زندگی جاوید است. پیرو چنین اندیشه‌ای، آدمی می‌کوشد تا با رفتار و گفتار نیک خویش، توشه آخرت را چنان فراهم آورد تا پس از مرگ، نگران بازخواست‌ها و مجازات‌های جهان نامیرا نباشد. به سخنی دیگر، نگرانی او از خود مرگ نیست بلکه از پیامدهای آن و بازخواست‌های آن جهانی است. در این نگرش، اگر کسی به آن‌چه که بایسته و شایسته است، عمل کرده باشد، دیگر نباید از مرگ، ترسی به دل راه دهد.

از بنیاد، فردوسی همه نیک و بد روزگار آدمی را از خردورزی و بی‌خردی خود او می‌داند. او بیت‌هایی را در ستایش خرد می‌آورد و آن‌گاه با نگرشی آمیخته از خرد، عرفان و همراه با نیک‌خواهی، همه انسان‌ها را فرامی‌خواند تا با مهرورزی، نیکی و همیاری همگانی چهره جهانی را که چند روزی مهمان آن هستیم، آراسته کنیم. مرگ را برای انسان ادامه زندگی و حیات و عین داد می‌پندارد:

به رفتن مگر بهتر آیدش جای چو آرام یابد به دیگر سرای
اگر مرگ داد است بیداد چیست ز داد این همه داد و فریاد چیست
چنان دان که داد است و بیداد نیست چو داد آمدش جای فریاد نیست
دل از نور ایمان گر آکنده ای تو را خامشی به که تو بنده ای
بر این کار یزدان تو را راز نیست اگر جانت با دیو انباز نیست
جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد
(همان، ج ۲: ۹۱)

در میان گروه پادشاهان در شاهنامه می‌توان از دو دوره پادشاهی کیخسرو و اسکندر به عنوان دوره‌های شاخص نام برد. در هر دوی این دوره‌ها، پادشاه تا آن اندازه قوت می‌یابد و به جهان‌گشایی می‌پردازد که جز سرزمین چین، همه دنیای باستان را به زیر فرمان خویش درمی‌آورد. آنها نیز همانند شاهان پیشین

خود با فره و عظمت و احساس غرور از برتری بر دشمنان خویش، بر اریکه فرمانروایی تکیه می‌زنند. اگرچه آنها نیز در آغاز وعده‌های بسیاری می‌دهند، اما سرانجام، خود نیز همچون پادشاهان پیشین با پرونده‌ای سیاه در گذر تاریخ ناپدید می‌شوند.

۲-۲. مقدر بودن مرگ

از دیدگاه فرزانه طوس، مرگ با زندگی، پیوندی تنگاتنگ دارد و مرگ را ادامه زندگی می‌داند و می‌افزاید: به رفتن مگر بهتر آیدش جای چو آرام یابد به دیگر سرای (همان، ج: ۱، ۳۴۶)

او در ابتدای روایت رستم و سهراب مرگ را داد قلمداد می‌کند و شیون و فریاد در برابر آن را ناپسند می‌شمرد: اگر مرگ داد است، بیداد چیست ز داد این همه داد و فریاد چیست چنان دان که داد است و بیداد نیست چو داد آمدش جای فریاد نیست (همان: ۳۴۱)

او رمز شکست را در برابر مرگ را تابش نور ایمان بر دل می‌داند که پیامد آن پذیرش برحق بودن مرگ و هراس به دل راه ندادن از این داد ایزدی است:

دل از نور ایمان گر آکنده‌ای تو را خامشی به که تو بنده‌ای
بر این کار یزدان ترا راز نیست اگر جانت با دیو انباز نیست (همان: ۳۴۲)

۲-۳. همگانی بودن مرگ

حکیم طوس، مرگ را در سراسر زندگی متذکر می‌شود و این نکته را به ما گوشزد می‌کند که چراغ عمر هر زاده‌ای با تندباد مرگ خاموش خواهد شد و ساز و نهاد جهان بر آن است که سرانجام هر زایشی، بهره‌مندی از بستر خاک و بالینی خشت باشد؛ چنانکه در پادشاهی منوچهر می‌خوانیم:

جهان را چنین است ساز و نهاد که جز مرگ را کس ز مادر نژاد (همان: ۶۱)

او با یادآوری دل شستن از مهر سپنجی سرای، بر این نکته پافشاری می‌کند که فرجام همه جانداران، رهایی جان از زندان تنشان است و این امر، از چرخش روزگار جلوگیری نمی‌کند. بنابراین نباید پنداشته شود که با از میان رفتن یک فرد، همه روی گیتی پر خاک می‌گردد و زندگانی بی‌معنی می‌شود.

فردوسی با یادآوری این نکته به ما می‌فهماند که قهرمان پروری و وابستگی بی‌چون و چرا به یک شخص، کاری ناپسند است و از پذیرنده هوشی و رای خرد به دور است که چنین بیندیشد. همانگونه که در داستان رزم کی‌کاوس و شاه‌هاماوران آورده است:

چنین است رسم سرای سپنج گهی ناز و نوش و گهی درد ورنج
سرانجام نیک و بدش بگذرد شکارست مرگش همی بشکرد
(همان، ج ۲: ۴۷)

از این روست که در جای جای شاهنامه، ما را از کین‌جویی و خونریزی و مادی‌گری و بدخوبی بازمی‌دارد می‌گوید: چو بستر ز خاک است و بالین ز خشت درختی چرا باید امروز کشت که هر چند چرخ از برش بگذرد تنش خون خورد بارکین آورد
(همان: ۴۸)

حقیقت تلخ و غیرقابل انکار مرگ یکی دیگر از مضامینی است که فردوسی از آن بسیار بهره برده است. غنی و درویش هر دو رهین مرگ هستند، چنان‌که در ابتدای داستان پادشاهی نوشین‌روان می‌خوانیم: بر مرگ درویش و سر تاج زر یکی بود خواهد در این ره‌گذر
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۹)

۲-۴. چاره‌گری در برابر مرگ

در شاهنامه فردوسی نیز بارها و بارها به شناسایی مرگ و چگونگی برخورد با آن پرداخته شده است. آن‌چه که در این اثر شگرف آمده است، بسیار واقع‌بینانه‌تر و خردمندانه‌تر از نمونه‌های مانده و با این همه به ژرفی، عارفانه است. در همین راستا، فردوسی در پایان داستان پادشاهی اسکندر، به گفت‌وگویی میان انسان شکوه‌گر و چرخ گردان می‌پردازد. در این گفت‌و شنود، نخست آدمی از کژرفتاری سپهر بلند شکوه می‌کند و تمام سختی‌ها و تلیخی‌های زندگی را هم‌پسته کردار نامهربانانه و نابخردانه آن می‌داند:

وفا و خرد نیست نزدیک تو پر از رنجم از رای تاریک تو
مرا کاش هرگز نی‌روردی چو پروده بودی نی‌ازردی
(همان، ج ۷: ۴۸۳)

آن‌گاه سپهر در پاسخ می‌گوید که چنین اندیشه و گفتاری، از بنیاد، دور از دانش است، چرا که انسان در اندیشه و کردار آزاد و مختار است؛ پس از کردار خود باید شکوه کند نه از چرخ گردان. چنین داد پاسخ سپهر بلند که ای مرد گوینده بی‌گزند

چرا بینی از من همی نیک و بد چنین نامه از دانشی کی سزد
تو از من به هر باره‌ای برتری روان را به دانش همی پروری
خور و خواب و رای نشستن تو راست به نیک و به بد راه جستن تو راست
(همان: ۴۸۴)

در میان داستان‌های شاهنامه تنها زال است که سخنی از مرگ وی نیست، اما با این همه، داستان او نیز به خواری پایان می‌گیرد. در داستان پادشاهی بهمن، پسر اسفندیار، بهمن به کین پدر به سوی هیرمند لشکر می‌راند و اگرچه زال نزد بهمن می‌آید و از وی پوزش می‌خواهد، اما او زال را به بند می‌کشد و همه تاج و تخت وی را به تاراج می‌دهد:

چنین گفت هنگام بخشایش است ز دل درد و کین روز پالایش است
که پیش تو دستان سام سوار بیامد چنین خوار با دستوار
برآشفت بهمن ز گفتار او چنان کند شد تیز بازار او
هم اندر زمان پای کردش به بند ز دستور و گنجور نشنید پند
(همان، ج ۶: ۲۴۱)

سرانجام، او که خود نیز از آن‌چه به انجام رسانده است، آگاهی دارد، در پایان این اثر سترگ، درست در روزگاری دیگر چنین می‌سرلاید:
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام که تخم سخن را پراکنده‌ام
(همان، ج ۹: ۴۱۳)

دنیا، این سرای فانی، با تمام ظواهر زیبا و فریبنده‌اش در نظر فردوسی پوچ و بی‌قدر است. آن اندازه بی‌ارزش که:
به نزد کهان و به نزد مهان به آوای موری نیرزد جهان
(همان، ج ۳: ۳۴۹)

جهانا سراسر فسوسی و باد به تو نیست مرد خردمند شاد
(همان: ۱۳۴)

به هنگام گزارش رقابت فربرز و کیخسرو بر سر جانشینی کاووس چنین آمده است:
جهان را چنین است آیین و داد ز یک دست بستد به دیگر بداد
(همان، ج ۳: ۲۴۹)

پس از گزارش پادشاهی اورمزد پسر شاپور چنین می‌خوانیم:
چنین بود تا بود گردان سپهر گهی پر ز درد و گهی پر ز مهر

تو گر باهشی مشمر او را به دوست کجا دست یابد به دردت پوست
(همان، ج ۷: ۲۰۶)

در پایان گزارش بهرام چنین آمده است:

چنین است آیین چرخ روان توانا به هر کار و ما ناتوان
(همان، ج ۸: ۲۱۷)

درس زندگی در شاهنامه در این خلاصه می‌شود که ای انسان! در لذت‌های دنیا غرق مشو. دنیای فانی سرای عبرت است. خوشا به سعادت آنانی که در نیکی کردن گوی سبقت را از دیگران می‌ریابند:
چو نیکی کنی نیکی آید برت بدی را بدی باشد اندر خورت
همه خاک دارند بالین و خشت خنک آن که جز تخم نیکی نکشت
(همان، ج ۳: ۹۲)

نتیجه‌گیری

شاهنامه حکیم فردوسی که با تکیه بر فرهنگ بالنده پیش از اسلام و بهره‌گیری از تعلیم اسلام سروده شده است، بر پایه اخلاق، زیبایی و دانایی استوار گشته و حاوی مضامین متعالی عرفانی نیز است. عرفان در این اثر جلوه‌های گوناگون اساطیر، دین و باور ایرانیان را دارد ولی نه عرفان خشک و زاهدانه. ارتباط اخلاق و زیبایی و عرفان بر هیچ‌کس پوشیده نیست؛ به عبارتی این کتاب آمیزه‌ای از اخلاقیات، عرفان و زیبایی است. یکی از مضامین عرفانی و بنیادین در شاهنامه فردوسی، فلسفه مرگ است که از دیدگاه فردوسی با نگرشی فلسفی، اخلاقی و فرهنگی بیان شده است.

در جهان بینی فردوسی، مرگ پایان جسم است اما آغاز نام نیک و جاودانگی در یادهاست. فردوسی در شاهنامه می‌گوید: «تو نیز مانند من زنده به دنیا آمدی / روزی چون من مرده به خاک خواهی رفت» که نشان از مساوات انسان‌ها در مواجهه با مرگ دارد. مرگ را بخشی طبیعی از زندگی و سرنوشت می‌داند که هیچ‌کس از آن گریزی ندارد. به جای ترس از مرگ، تأکید فردوسی بر آن است که باید با آن افتخار و شرافت روبرو شد و زندگی را با مهربانی، دادورزی و نیکوکاری سپری کرد تا نامی نیک از خود بر جای گذاشت. فردوسی مرگ را راز نهانی و سرشار از معنا می‌بیند که هیچ کلیدی برای فهم کامل آن وجود ندارد. جهان را ناپایدار و پر از مکر و فریب می‌داند، جایی که همه موجودات و حتی پادشاهان بزرگ محکوم به مرگ هستند. مرگ با مفاهیمی چون زمان، سرنوشت و چرخ روزگار ارتباط دارد. همچنین برخی داستان‌ها مثل سیاوش و کیخسرو به نوعی ارکی تایپ تولد مجدد مرتبط است که فراتر از دیدگاه‌های دینی و فلسفی متداول است.

منابع

- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۸)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- رزمجو، حسین (۱۳۸۱)، قلمروی ادبیات حماسی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم (۱۳۶۳)، دیوان اشعار، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۸۱)، دیوان، با تصحیح و مقدمه فرشید اقبال، تهران: اقبال.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۵۱)، الهی نامه، تصحیح فؤاد روحانی، تهران: زوّار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.